



مجموعه شعر

# سبزه های عشق

حبیب الله سرود

سبزه های عشق

حبیب الله سرود

طرح روی جلد: گلرنگ حسینی



حبیب الله سرود فرزند عارف در سال ۱۳۶۹ هـ. خورشیدی در شهر چغچران مرکز ولایت غور، پایه هستی گذاشت. وی در مکتب ابتدایی تیل بای نظر، لیسه‌ی دولت یار و لیسه‌ی عالی سلطان علاءالدین غوری درس خوانده است و اکنون دانشجوی سال سوم رشته‌ی فیزیک در دانشکده‌ی ساینس دانشگاه کابل می‌باشد. سرود از سال ۱۳۸۷ هـ. خورشیدی آغاز به سرایش نموده و مجموعه‌ی حاضر اولین تجربه‌های اوست که به اهالی فکر و فرهنگ پیشکش شده است.



سَمِيعٌ عَلِيمٌ

مجموعه شعر

# سبزه های عشق

حبیب الله سرود

شناسه ی کتاب:

- نام کتاب: سبزه های عشق
- شاعر: حبیب الله سرود
- ناشر: بنیاد فرهنگی جهانداران غوری
- زمان نشر: بهار ۱۳۹۰ خورشیدی
- شماره گان: یک هزار نسخه
- جای چاپ: چاپخانه ی میوند
- علم گنج، کنار ریاست فارمی  
غرب زیارت شاه دوشمشیره
- حق چاپ برای ناشر محفوظ است.



## پیام بنیاد فرهنگی جهانداران غوری

### بیتغر

استعدادهای نهفته‌ی غوری‌ها روز تا روز آشکار می‌گردد و قلم‌های رسای شان در معرفی سرزمین استعدادها پربارتر می‌گردد. همان طوری که بنیاد فرهنگی جهانداران غوری دست نوشته‌ها، تحقیقات تاریخی و اشعار غوری‌ها و غوری‌تبارها را به‌مصرف مالی بنیاد فرهنگی جهانداران غوری چاپ و نشر نموده است؛ اینک اثر جوان دانا و مستعد غوری، حبیب‌الله سرود دانشجوی روشن‌ضمیر را که ضمن مصروفیت‌های درسی، دست به سرودن اشعار عاطفی زده‌اند، بنیاد فرهنگی جهانداران غوری استعداد شان را قابل قدر دانسته و توفیقات مزید را از بارگاه حضرت حق برای شان استدعا دارد. رهبری بنیاد فرهنگی جهانداران غوری چاپ این نسخه‌ی اشعار آقای سرود را برایش تبریک گفته موفقیت‌های بیشتر شان را آرزو دارد.

با احترام  
دفتر مرکزی بنیاد فرهنگی  
جهانداران غوری

از بنیاد فرهنگی جهانداران غوری، برای پرداخت هزینه‌ی چاپ سبزه‌های عشق سپاسگزارم. به‌حق که این‌گونه همکاری‌های فرهنگ‌پرورانه برای جوانان علاقه‌مند به‌فکر و فرهنگ مایه‌ی دلگرمی برای پرداختن به‌آفرینش هر چه بیشتر ادبی خواهد بود.

**حبیب‌الله سرود**

## اشاره:

شاید سه، چهار سالی هست که حبیب‌الله سرود به قلمرو شعر آمده است. وی از جوانانی است که تا با اشعارش در سایت «جام غور» ظاهر شد، مورد تشویق بیشتر همشهریان خویش قرار گرفت.

سرود با سرزنده‌گی می‌سراید و مستقیم از محیط و تجاربتش می‌گوید. «سبزه‌های عشق» وی، جوان‌ترین دفتر شعر ولایت غور خواهد بود که انتشار می‌یابد. پس، طبیعی است که زبان، لحن و موسیقی سروده‌هایش را رنگارنگ و در حرکت به سوی بهبود و کمال می‌یابیم.

جان‌مایه این دفتر از عشقی که بیشتر مصداق «خوشا عاشقی، خاصه وقت جوانی» است، رمق یافته است؛ اما فراموش نشود که بسا چنین بارقه‌هایی با تراکم ایام و بخت سازگار، به شعله‌های جان افروز مبدل شده و «عاشقم به همه عالم» سرداده اند.

شاید بگوییم در انتشار «سبزه‌های عشق»، هیجان و شتابی نیز محسوس است که می‌شد با حوصله و گذشت زمان بیشتر، دفع گردند؛ ولی، شاعر احتمالاً از زبان حافظ، پاسخ خواهد داد: «شرط اول قدم آنست که مجنون باشی». چنین پاسخی پذیرفتنی باشد یا نه؛ اما این حقیقتی مسلم است که پیش‌رفت‌های فنی، تسهیلات بی‌مانندی در امور نشراتی ایجاد کرده است، لذا برخلاف سخت‌گیری‌های سنتی در نشر آثار، جوانان ترجیح می‌دهند در هر فرصتی، داشته‌های خویش را به صورت کتاب در دسترس دوستان قرار دهند تا زمینه تبادل نظر و بهره‌برداری از رهنمایی صاحب‌نظران زودتر و بهتر برایشان میسر گردد. از تصمیم سرود استقبال می‌کنم؛ و برایش، عمر دراز، طبع خرم و راه سفید استدعا می‌کنم.

با عرض حرمت  
غلام حیدر یگانه - حمل ۱۳۹۰ش

## از سرود:

## خواننده ی عزیز و گرامی!

می‌گویند که «زیبایی در ساده‌گی ست»، ساده‌گی‌ها و ساده‌ها را دوست دارم و سبزه‌های عشق هم ساده نوشته شده و با شما ساده و صادقانه صحبت می‌کند. به شرطی که این‌ها را نامه‌های شخصی‌ام به مریم و مرسل و دخترهای بیگانه و شهر نپندارید؛ زمانی که به آن‌ها برمی‌خورید. چون این‌ها تصاویری‌اند که در آیینه‌های عمرم قسمی تشکیل گردیده‌اند که تصاویر اجسام در آیینه‌ها شکل می‌گیرند، پس می‌توان گفت که شعر تصویری از احساسات شاعر در آیینه‌ی زنده‌گی اوست که محراق آن را محیط زیست وی تشکیل می‌دهد.

زیادتر از این چیزی برای گفتن ندارم، برای شنیدن حرف‌های دیگر شما را دعوت می‌کنم که به تصاویر رجوع کنید. فقط این‌که می‌خواهم به خانواده‌ام که مشوقم هستند و به خاطر مشکلاتی زیادی را متحمل شده‌اند و می‌شوند، به استادان بزرگوار؛ استاد غلام حیدر یگانه و استاد نبی ساقی، سایت عزیز جام غور و تمام دوستانی که به گونه‌ی رهنمایی، تشویق و یاری‌ام رسانیدند بگویم؛ بسیار تشکر.

حبیب‌الله سرود  
خوابگاه دانشگاه کابل  
۱۸ حمل ۱۳۹۰ خورشیدی

به یک سیلی که کردی دل ربودی  
تمام عمر را کردم فراموش

گر از عمق دلت با من رفیقی  
بده بوس از لبان و گردن و گوش

نگاه داغ و گرم و آتشینت  
ز قلبم برده فکر و طاقت و هوش

فراموشم مکن جانا که دانی  
به غیر از تو ندارم کس در آغوش

به وقت خنده‌ات شرمنده، پسته  
لبانش چون تو کی باشد، شکر نوش

ز مژگان قشنگت می‌چکید دُر  
به آن رخسار زیبا، دیده‌ام دوش

عقیق از نو چکانید در لبانت  
خدا از فضل و رحم و خلقت خوش

کنون صد پاره گشته قلب زارم  
ز عشق یار خود گشتم سیه پوش

تابستان ۸۷ فیروزکوه

## نگاه داغ

به حرمان گفتمش کای یار کم نوش  
بیاور می‌که سرها رفته از هوش

ز عشقت آتشی در دل گرفته  
ز جام وصل خود بنمای خاموش

از آن چشمان شوخ و دل‌فریبت  
بدانستم که عشقت می‌زند جوش

همان دم که خنجر زدی در دلم  
تمام جهان گشت لرزان بگو

اگر ناله‌ام، ماتمم من ز خود  
ندارم ز تو ناله، نالان بگو

رهت راه لیلا و من قیس تو  
از آن ره بیا در بیابان بگو

در آن دم که یوسف به چه داد زد  
وگر لطف داری به کنعان بگو

سر از ناز بر زن، فرییم مده  
ترا هست باور به یزدان؟ بگو

دلم را به می یا که نی، شاد کن  
اگر می نباشد ز بریان بگو

رگم را به پیمود جورث به دل  
مرا گو برو، زیر باران بگو

زمستان ۸۷ دره کشر و

## زیر باران

میر نامم از یاد و برهان بگو  
نظر کن به چشمم، پشیمان بگو

ندارم به جز تو کسی همدمی  
ز عشقت تنم مال مالان بگو

رقیب از رفیقان و من بی‌خبر  
یکایک سخن را به یاران بگو

خدا از فضل خود بر قلب سنگش  
ز رحمش روی آن سنگش بیاندوخت

سه بوس از دو لبش کردم تمنا  
لبانش بر لبم آهسته بفروخت

از آن چشمان مخمورش به سویم  
نظر کرد و به قلبم آتش افروخت

ز مژگانش بزد در قلب زارم  
از آن تیرش دلم خون ریختن آموخت

ثمر شد میوه‌های باغ عشقم  
درختش را کسی، بر کند یک لوخت<sup>۱</sup>

چه از «دروازه»<sup>۲</sup> باشد یا ز هر جا  
ز عشقش کی نباشد تا جگر سوخت؟

زمستان ۸۷ دره کشر و

## قلب زار

به جانم بر کشید آتش که دل سوخت  
ندانم کاتش از رو، یا دل افروخت

جمالش چون جمال و مهر یوسف  
که یعقوب از فراقش چشم خود دوخت

پری، از کوه قاف از حسن دلبر  
از آن جا حسن لیلی را بیاموخت

<sup>۱</sup> یک لوخت: سراپا، از بیخ  
<sup>۲</sup> دروازه دهکده‌یی ست در ولسوالی دولت‌یار ولایت غور.



چه گرم است موج نگاه ات ببین!  
که دل را به لرزه در آرد چو بید

پس از یک هزار و شبی منتظر  
که ناگه به گوشم پیامی رسید

به عشقم بگو تو ندانی مگر!  
که سابق نهان بود و حالا پدید؟

بیا ای که جور و جفا پیشه ات  
که خون از دو دیده به عالم چکید

به من زندگی ده، بیا جان من  
که آن شب، لب از دو لبانت چشید

به «کشرو»<sup>۳</sup> نمانده توان بر سکون  
خدایا به من ده ز صبرت نوید!

زمستان ۸۷ دره‌کشرو

## عشق و جنون

دل‌م، از نگاه دو چشمت تپید  
در آن لحظه عشق و جنون شد شدید

من آن یونس‌م که نهنگ رخت  
دل‌م را به کام اسارت کشید

نگاهت به چشم هر آن کس فتد  
همایش ز بام سعادت پرید

<sup>۳</sup> «کشرو (کشراب) دره‌بی‌ست دارای کوه‌های بلند و آسمان‌خراش؛ در ولسوالی دولتیار ولایت غور. که در زمستان آب وهوای خوب دارد و در بهار وتابستان از شادابی وطراوت خاصی برخوردارمی باشد و چشمه‌های آب صاف ودلکش، مناظر زیبا وجالبی را که در کنار رودخانه به وجود آورده اند؛ در بهار وتابستان کسان بسیاری از مردم مناطق گرد ونواحی و مرکز ولسوالی را به سوی خود جلب می کند.»

از نگاه‌های شرر بارت به من  
چشم جادویت ز دل صبرم براند

از لب‌ت کامم ببخشا تا به کی؟  
چون سراب از پی مرا خواهی دواند؟

عاشقان را دین و مذهب کار نیست  
چون که عشقش کیش را از وی ستاند

شیخ صنعان در رضای عشق خود  
چه پرستید و چه نوشید و چراند؟

آخر ای مردم، چرا این یارمن؟  
مهر را برکند و جورش را نشاند

دره کثرو ۱۳۸۷/۱۲/۲۶

## طلایی مو

ای طلایی مو مرا صبری نماند  
کان نگاهت در دلم خاری خلاند

آخر از اجبار عشقت در دلم  
گفتم ای مردم، به صحرایم کشاند

اشک چون باران، به بالینم چکید  
از فراق‌ت روز و شب چشمم فشاند

نوشتی در جوابم کی بیایم؟  
به زیر جنگلایم گریبایی

نوشتم در جوابت عاشقانه  
رفیقی، مهربانی، باوفایی!

سحر پیش از نماز از خواب جستم  
ز سوی جنگلا آمد صدایی

عجب صبحی، عجب باد دل انگیز!  
معطر از نسیم آشنایی

رسیدیم باهم و لب در لب هم  
نهادیم بوسه‌ها کردیم کمایی

خدایا کم نگردان از لبانش  
همان نرمی، همان صافی، صفایی

چه کرد این روزگار از ما چه بد دید؟  
فراهم کرد اسباب جدایی!

۱۳۸۸/۵/۷ کابل

## روزگار

نوشتم یک پیام از بینوایی  
کجایی دخترک، آخر کجایی؟

بیا تا تو نباشی در کنارم  
ندارم میل چیزی، اشتهایی؟

مریضم از غمت روی خدا را  
بیا نزدم که دردم را دوایی

تاکی سوال از جنگه؟ ای دلبرجنگسالارا!  
خیلی عذابم کردی بیا که دوستت دارم

از گونه های سیبی بوسی برابم دادی  
تو بی کتابم کردی بیا که دوستت دارم

عاشق نبودم گفتمی: کردی مرا تو عاشق  
عاشق خطابم کردی بیا که دوستت دارم

با وعده های چریت آخر فریبم دادی  
تو پرشتابم کردی بیا که دوستت دارم

پیرار دادی قولی، سه شنبه‌ها می‌آیی  
با رفتن آهم کردی بیا که دوستت دارم

۱۳۸۸/۱۱/۶ دره کثرو

## بیا که دوستت دارم

دختر خرابم کردی بیا که دوستت دارم  
مست شرابم کردی بیا که دوستت دارم

گفتم بیا نزدیکم به خنده قولم دادی  
اما جوابم کردی بیا که دوستت دارم

با آن نگاه‌های خود مرا تو آتش کردی  
جانا کبابم کردی بیا که دوستت دارم



نمیداند به لکچر های عشقی  
سمستر را کی آخر کرده مرسل؟

نوشت از صدق دل یک نامه برمن  
ز آبی دیده اش تر کرده مرسل

به نامردی دلم را برده، رفته  
سفر با سوی مادر کرده مرسل

به صد ناز و نزاکت «خیله دختر»  
ز مادر، خواست شوهر کرده مرسل

ز طفلی تا جوانی تا به تا کی؟  
دلم را برده پر پر کرده مرسل

برای خاطر م شعری سرودم  
نخوانده شعره از بر کرده مرسل

قدیما داشتند یک اسپ لنگی  
و حالا میل «رینجر» کرده مرسل

حقیقت گفته ام هر چه که خواندی  
مرا با جو برابر کرده مرسل

۱۳۸۹/۱/۱۸ کابل

## خیله دختر

جفاهای مکرر کرده مرسل  
ز حدّش پا فراتر کرده مرسل

به قرآن نگه باور ندارد  
ز کافر بد و بدتر کرده مرسل

به دانشگاه و صنف و کفتريا  
قیامت کرده محشر کرده مرسل

برمن کرمی، کن ای کفر خدا  
باور به همان خدایت باشد

من بسته به آن نگاهت، گشتم  
دل عاشق آن صدایت باشد

دیشب به دلم که گفתי گم شو  
بیچاره دلم فدایت باشد

قلبم که شکسته ای دستت را  
از خون دلم حنایت باشد

بیگانه نیم ز شهرت باشم  
این دل به ز آشنایت باشد

این دل که ترا همیشه خواهانست  
تقدیم ز خودم برایت باشد

کابل ۱۳۸۹/۱/۲۹

## کفر خدا

دختر نه همین وفایت باشد  
برمن، که بلی جفایت باشد!

رفتی تو مرا خرابم کردی  
ازمن نه خطا، خطایت باشد

«لبها به لب‌ت نهم، در شبها»  
این تکه، ز نامه هایت باشد

گویمش مفتون و شیدای تو ام  
وی هنوزم حرف چپتر می‌زند

هر کجا، هر شب، به هر وقت خدا  
عشق او قلب مرا در می‌زند

می برد هوش و حواسم را ز سر  
هرگهی از کوچه شان سر می‌زند

چون پوليسان غور و فیروزکوه!  
بچه را دیده به «رینجر» می‌زند

همچو مامور کِنِفْتِ<sup>۵</sup> رشوه خور  
حرف از یورو و دالر می‌زند

خوشکلک گرچه کمی نادانه او  
کل گپ را با برادر می‌زند!

کابل ۱۳۸۹/۳/۲

## قصاب

من هراسیده که دختر می‌زند  
با لگد مانند عسکر می‌زند

دختر است او؟ نه بلی، قصابه او!  
قلب اگر بینه به خنجر می‌زند

خی که قصابه؟ دلم ناچار از اوست<sup>۴</sup>  
چشم او قلب مرا سر می‌زند

<sup>۴</sup> در غور رسم بر آن است که هرگاه حیوانی را ذبح کنند دل آن را به کسی که ذبح توسط آن صورت گرفته است می‌بخشند.

<sup>۵</sup> کِنِفْت: کثیف، شرمسار

فلانکوچ و تونِس را ننگ داند  
سفرهای هوایی داره مریم

رفیق و آشنا را کی شناسد؟  
کجا دور آشنایی داره مریم؟!

برید از ما و گشته شهر دیده!  
رفیقای کجایی داره مریم!

ببین از کی که رفته بر نگشته  
به یاری نارسایی داره مریم

نه زنگی زد نه مسکال و پیامی  
کجا مهر و وفايي داره مریم؟

پسرها را نگاهش کور کرده  
به چشمش چی بلایی داره مریم؟

بزن سازی محبت را خدایم  
به دل سازی جدایی داره مریم

کمی از اولاً خو فرق کرده  
ولی بازم جفایی داره مریم

خدا خیرش دهد گه گه به سویم  
نگاهی شوربایی داره مریم

## مریم

تلیفون چینایی داره مریم  
دلش میل جدایی داره مریم

نمیتاند قُلُور<sup>۶</sup> بردگر جا  
به اینجا چه صدایی داره مریم؟

مؤنث گفته مردا را فروخته  
عجب چانس طلایی داره مریم

<sup>۶</sup> - قُلُور: نوعی غذای محلی درغور و اشاره است به این ضرب المثل «به خانه ای خود خَلُوک نمتانه به خانه ای مردم آش میکنه».



نی از فقیر و نه از بی سواد گفته ام  
بل، از جنابی لافی و ملاف! گفته ام

از مکه یا مشهد و کربلا نه گفته ام  
بر گرد یورو و دالر طواف گفته ام!

از برق و قیرِ سرک‌های چغچران و غور  
او جیب کلان که نکرد اعتراف گفته ام

از بی بریک و کلچ گفتنش نه گفته ام  
بی چاره هر چه گفته است معاف گفته ام

چند اتهام غلط، بسته یک کسی به من  
کاز کار و کاسبی و همش «کاف» گفته ام

هر کس سوالی کند، کای چه گفته ای رفیق؟!  
«بالا ز زانو و پایین ز ناف گفته ام!!»

با معذرت، کاندکی شعر، بی حجاب بود!  
گر راست گفته ام، جانا! خلاف گفته ام؟

۱۳۸۹/۳/۲۷ کابل

## همش کاف

این را برای تو از قلب صاف گفته ام  
در بستر خواب و زیر لحاف گفته ام

با چشم‌های پراز خواب و فکر دختری  
در نیمه شب، مست و خیالباف گفته ام

من با کمال تأسف، زجنگ گفته ام  
از او پلنگی پوش آیساف گفته ام

عشق ما سرد است بیاور تا بهاری پختگیش  
در میان قلب‌ها در زیر کمپل می‌کنم

هیچ کس جرأت ندارد تا به دزدد اسپ ما!  
تا یکی دو روز اسپ عشق را نل می‌کنم!

مرغ‌های عشق ما صاف و سفیدند در چمن  
سبزه‌های عشق را با دانه‌ها چل می‌کنم

مرغ‌های عشق ما پر می‌زنند در آسمان  
تا به بارد در چمن بارانِ معطل می‌کنم

تا به کی تاکید و تاکید؟! سال آخر شد بیا!  
خاطرت جمع ای عزیز! من آخر اول می‌کنم!

کابل ۱۳۸۹/۵/۶

## سبزه‌های عشق

هر سوال دخترک را بی صدا حل می‌کنم  
سبزه‌های عشق او را زیر پا شل می‌کنم

غیر ازو هر کس به من زنگی زند یا که پیام  
من پیامش را نخوانم، زنگ کنسل می‌کنم

کی شود چالان این ماشین عشق لعنتی؟  
سال و ماه و هر دم و ساعت که اندل می‌کنم!

خاکباد روشنم من، گردباد ازمن جداست!  
هر کجا من کاغذ را قاتی پاتی می‌کنم

من در و دیوار هر یک خانه را در می‌زنم  
جیغ بس! من این نوا را قاتی پاتی می‌کنم

جیغ بس! آرام و راحت هر چه می‌خواهم بکن!  
بی دلیل آرامی‌ها را قاتی پاتی می‌کنم

تا به پا خیزی مرا نقشی به آبم می‌کشی  
رَی نزن! سر تا به پا را قاتی پاتی می‌کنم

نقشه ام را هر کسی مجبور تطبیق اش کند!  
گر نه معمار و گِلا را قاتی پاتی می‌کنم

با یکی خوب، با یکی بد، با یکی بی‌معرفت!  
معرفت‌های شما را قاتی پاتی می‌کنم

تا به کی نفرین و نفرت؟ او به تنگ آورده است!  
با قلم، آن بی‌خدا را قاتی پاتی می‌کنم

کابل ۱۳۸۹/۵/۳۱

## قاتی پاتی

بی دلیل من، این گیا را قاتی پاتی می‌کنم  
لرزه ام، موج صدا را قاتی پاتی می‌کنم

من هوای تازه را هرگز نخواهم در زمین  
خاکبادم من هوا را قاتی پاتی می‌کنم

من هوا را تازه می‌خواهم، ولیکن در هوا  
کم کمک دیدی؟ حیا را قاتی پاتی می‌کنم

برای خانه ی تاریک و سردم  
تو نوری، از سروپایت نوشتم

همین شعری که می‌خوانی، عزیزم!  
برای بچه کاکایت نوشتم

فروختندش وجودت را، ولی من  
برای قلب تنهایت نوشتم

برای اشک هایت قطره قطره  
برای عشق فردایت نوشتم

تبسم را به چال و زور و نیرنگ  
Delete کرد از دو لب هایت نوشتم

پدر، کاکا، برادر تا به ماما  
کلوخ چیدند بر پایت، نوشتم!!!

۱۳۸۹/۶/۲۷ کابل

## آرزوی با تو بودن

برای ساده گی هایت نوشتم  
ز قهر و خشم آقایت نوشتم

برای آرزوی با تو بودن  
طلایی مو! زموهایت نوشتم

برای خنده‌ها با قصه هایی...  
شنید کورمغز لالایت، نوشتم



می‌سازمت به اذن خدا شاه جهان  
باعزم استوار و جوانان ته قربان!

تا یک بهار سبز دگر، سبز شوی تو  
ما گرم می‌شویم که ترا سرد نباشد

برزخم‌ها و رنج و غمی قلب عزیزت  
مرهم شویم ز دل که ترا درد نباشد

هرکس به زعم خویش به اسپت سوار شد  
برکوهسار و قله و دشتت شکار کرد

خشتی نیافت تا که اجاقی بنا کند؟  
خام خام و لُگه لُگه و لیل النهار کرد

اندر شب بهار تو ما چون ستاره ایم  
در کهکشان انکشاف پیش می‌رویم

با نور و با هدف همه یکجا به سوی خویش  
با عشق و صبر و حوصله‌ی بیش می‌رویم

در کنج این اتاق، کسی نیست بی هدف!  
برخیز و دست هاره به هم می‌دهیم خوب!

چون آب مست و پاک هری موج می‌زنیم  
با افتخار دست به هم می‌زنیم خوب!

۱۳۸۹/۷/۶ کابل

## غورِ دره مند

ای غورِ دردمند! شوم نام ته قربان  
آن آسمان خراشه به او جام ته صدقه

من سلسله و تاریخ و سلطان ته نازم  
آثار و ملک و دولت و آن سام ته صدقه

من، آب و چشمه‌های فراوان ته صدقه  
آن دره‌های سبز و زرافشان ته قربان

من که رسوا و گریبان پاره کوی تو ام  
حرف حال زار من با سُخره و جوک میزنی

بامن از ترفندهای عاشقی حرفی بزن!  
تو برایم حرف قانون «ژول» و «هوک»<sup>۸</sup> میزنی

یاوه گویی میکنی، سردرد و گیج ام میکنی!  
تا که دیدم من ترا برمن گپ پوک میزنی

قلب من را با جفایت پاره کردی، زشت خوا!  
حال شفقت کرده ای با مهر خود کوک میزنی؟

کابل ۱۳۸۹/۷/۱۲

## شفقت

با نگاهی برق دارت بردلم شوک میزنی!  
حرف‌های بین ما را با دگر سوک<sup>۷</sup> میزنی؟

مر به ایمیل و مسیجت نیست کاری، پوهه شو؟  
باز چپ دادی گپم را حرف فیس بوک میزنی؟

باورم کن چشم‌هایت یک کمی کم بین شده  
بردلم هر دم ز چشمت حرف مشکوک میزنی

<sup>۸</sup> قوانین ژول و هوک در فیزیک مطالعه میشوند.

<sup>۷</sup> سوک (پشتو) = کس (فارسی)

این برای جمله استادان غور باستان  
دست‌های هر یکی را بوسه بی شک میزنیم

واقعاً شعر شما است دردهای این وطن!  
افتخاراً ما به پا ایستاده چک چک میزنیم

ما ز آب شعرها شان آبیاری می‌شویم  
گره بینی هر گهی ما تازه اوشک<sup>۹</sup> میزنیم

جام غور را پور و رنگین تر نمایند هر زمان  
میشود اسراف گر ما نوش جانک میزنیم؟

۱۳۸۹/۷/۲۱ کابل - دانشگاه

### ما ز نور شعرها شان پلک پلک میزنیم

به استقبال شعر زیبای استاد خوش کلام استاد فضل الحق «فضل»  
که مطلع آن:  
خاک بر چشم خلاق نرم نرمک می‌زنیم  
پول ملت را به مثل نان و چلیک می‌زنیم  
می‌باشد، سروده شده که تقدیم به حضوری تمام بزرگان می‌نمایم.

احتراماً باسلامی دست دستک میزنیم  
خانه‌های شعرها شان را تک و تک میزنیم

شعرهای اوستادان هر یکی در آسمان  
ما ز نور شعرها شان پلک پلک میزنیم

اوستادان؛ ساقی و فضل و یگانه در فلک  
می درخشند ما ز شوق و شادی ذوقک میزنیم

<sup>۹</sup> اوشک: شبنم

به دوستانم سراج و پیری پور

بد بخت کرده ای مرا، ای اندوال من!  
ای کاش! اندوال با دل‌ها نمی شدی!

تنها نمی شوم ولی تنها و بی کسم!  
ای کاش قلب لعنتی، تنها نمی شدی!

قلبم شکر ندارد ای نخرمگس برو!  
ای کاش رفتنت گهی با ما نمی شدی!

وقتی که با منی، مرا آزار می‌دهی!  
ای کاش غم بودی یکی، غم‌ها نمی شدی!

کابل ۱۳۸۹/۷/۲۳

## ای کاش

ای کاش از رقیب بودی ازما نمی شدی!  
ای کاش سرد و یخ بودی گرما نمی شدی

خونبار کرده ای دلی آشفته‌ی مرا  
ای کاش گم بودی، روش و پیدا نمی شدی!

پیدا شدی ولی، خدا، کی می‌برد ترا؟  
ای کاش بد قواره تو زیبا نمی شدی!



در سینه ام دل و در دل من جای داشتی!  
رفتی جفا کدی خیر! به زندان نبوده ای!

آخر چرا جفا؟ صاحب یک خانه یی بودی!  
رفتی گریختی، باز تو مهمان نبوده ای!

ای بی وفا، چطوری؟ « بچه ای پس پریده ای! »  
میگن ز رفتنت، آف که پشیمان نبوده ای!

ای بی وفا بیا! خسته چرایی؟ بیا بخوان!  
این شعر را ز سر، گر به بیابان نبوده ای؟!

کابل ۱۳۸۹/۸/۸

## بی وفا!

ای بی وفا! «برو هیچ قوماندان نبوده ای!»  
گم شو ز پیش من، حیفا! تو انسان نبوده ای!

از سردی یی وفای تو که من یخ زدم برو!  
زود تر بهار شو! یا که زمستان نبوده ای؟

قرآن عشق ما را تو چرا سوختانده ای؟  
کافر شدی برو! یا که مسلمان نبوده ای؟

دعایم را پذیرا شو خدایا!  
که من این خانه را کامل بسازم

من از دل<sup>۱۲</sup>، در دلم از عشق و از دل<sup>۱۳</sup>!  
بسازم تا ابد، عاجل بسازم

برایت خانه ای از عشق پاکم  
به دل کامل، ز دل، حاصل بسازم

برایت در دلم نی، در دل ما!  
ز عشقت خانه از حبیل<sup>۱۴</sup> بسازیم

کابل ۱۳۸۹/۹/۷

## خانه ای از عشق

برایت خانه ای از دل<sup>۱۰</sup> بسازم  
نه از خشت و نه هم، از گل بسازم

ز عشق روح بخش و جاودانت  
بسازم خانه یی در دل بسازم

خدا یا! در دلم، این خانه ات را  
مه هر دم با دعا، سنگل<sup>۱۱</sup> بسازم

---

<sup>۱۲</sup> از دل = کاری که با بسیار صداقت انجام گیرد.

<sup>۱۳</sup> از دل = از جنس قلب

<sup>۱۴</sup> اشاره به آیه مبارکه ( واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا... )

---

<sup>۱۰</sup> از دل = کاری که با بسیار صداقت انجام گیرد.

<sup>۱۱</sup> سنگل = گلی نازکی که بعد از کاه گل، دیوار را با آن تزئین میکنند (سنگ گل)

هردم خیال و تیره قلب و دل آزار و شوخ شده!  
چون اکتوران سینما شده در قرن بیست و یک

با لینز و عینک و با سرمه و مژگان و چشمکش  
چشمش که بد تراز بلا شده در قرن بیست و یک

از چشم او به جای اشک، کنون زهر می‌چکد!  
با «زهر مار» آشنا شده در قرن بیست و یک

میگن که شور با نمک شده، حالا که رفته او  
مرچ و پیاز هر غذا شده در قرن بیست و یک

چشم است و زهر می‌چکد که بلا هست هرچه هست  
این دل که رفته مبتلا شده در قرن بیست و یک!!!

کابل ۱۳۸۹/۹/۲۶

## دختر قرن بیست و یک

دختر که بیست‌و‌هشت و خوشنما شده در قرن بیست و یک  
قصاب و دزد و بی وفا شده در قرن بیست و یک

در کشتی‌یی حیات و ساحل شاداب دوستی  
در بحر عشق ناخدا شده در قرن بیست و یک

دختر نمونه‌ی به لطف و سراپا ز مهر بود!  
سمبول زشتی از جفا شده در قرن بیست و یک

صاف و بی غش می‌نویسم هر در و دیوار را  
وعده‌هایش نغز کرده است رنگمالی کرده است

تیر خواهد شد زما این روزگار عاشقی  
هر چه شد بر ما، برو خیر است عالی کرده است

این نه فیلم است و نه سریال است و نی خواب و خیال  
باز ما را وعده اش کم چوم خیالی کرده است

نا کسک اسپ خودش را یگه می‌تازد ولی  
یاد دوران سیاموی و جلالی کرده است

شب ندارم خواب و پشت بام شانم تا سحر  
چونکه بامن وعده‌های احتمالی کرده است

۱۳۸۹/۱۰/۳۰ دره کشر و

## وعده‌های احتمالی

یک کسی از آدمیت شانه خالی کرده است  
قلب ما را با خطایش خالخال کرده است

خالخال یا که جالی کرده خیراست تیر شد!  
وعده‌های چرب و نرمی مثل والی کرده است

گرچه او را می‌شناسم با تمام عادتش  
وعده ای تا لحظه‌ی مرگ اندوالی کرده است

یک خبر هایت میگن ریگچه بازی داشتی  
یک کسی آمد که بر کس، خواستگاری میکنم

با تعجب لب گزک کردی و گفתי برنفر؟!  
بر نفر گر خواستگاری باشد آری میکنم

از پدر در پیش قاصد گیلها کردی که وی  
نیست راضی، گرنه من کی انتظاری میکنم؟

دره کشرو ۱۳۸۹/۱۱/۳

## خواستگاری

آب شد یخ‌های دریا بی قراری میکنم  
کم کمک بر وعده هایت پافشاری میکنم

وعده هایت را سند دارم که از من می‌شوی  
با چنین حالی به پیشت عذر و زاری میکنم

گر خلاف وعده‌هایت یک قدم پیش میروی  
هوش کن! والله به بالله انتحاری میکنم

از دلم می‌شنوم می‌گه که یارت خندید!  
علتی خندگکی یاره بگو یعنی چه؟

حلقه‌ی دست لطیف‌ت که زمن بود، روزی!  
حلقه‌های کم و بسیاره بگو یعنی چه؟

خواب بی تو همه جنجال و فغان می‌آرد  
چشم پر خواب که بیداره، بگو یعنی چه؟

من که معتاد توام یا تو مگر سیگاری؟  
دود یک نخ، نخ سیگاره بگو یعنی چه؟

من که دیوانه نبودم، تو خطابم کردی!  
کرده ای مردم هشیاره بگو یعنی چه؟

یک شبی تا به سحر با تو غزل میگفتم  
چیست این دکلمه؟ اشعاره بگو یعنی چه؟

این غزل بی تو غزل نیست بیا راست بگو!  
قصه‌های پس دیواره بگو یعنی چه؟

هر چه شد بر سر من آمد و بگذشت بخیر!  
مردم کوچه و بازاره بگو یعنی چه؟

دره کشر و ۱۳۸۹/۱۱/۲۳

### یعنی چه؟

با رقیبان گپ و گفتاره بگو یعنی چه؟  
قند من معنی این کاره بگو یعنی چه؟

راز ما را به رقیب گفتی و مجلس کردی  
معنی‌یی محرم اسراره بگو یعنی چه؟

تو مگر وعده ندادی که زمن می‌باشی؟  
وعده‌ها و گپ پیراره بگو! یعنی چه؟



### داس خارچینی

دو ابرو داس خارچینی<sup>۱۶</sup> بیارزد  
مژش تیغای قصابیر<sup>۱۷</sup> بیارزد  
به قلبم بر کشید آتش ز چشمش  
صدایش آرن لاریز<sup>۱۸</sup> بیارزد

تیر ماه ۸۷ فیروز کوه

### بند و کِشرو

رویش جَلَس<sup>۱۹</sup> بزد مانند افتو  
دوچشمم خیره شد زان نورو پرتو  
صدا بنمود تنم در لرزه آمد  
بگفتم راه تست و بند و کِشرو

تیر ماه ۸۷ فیروز کوه

---

## دو بیتی‌ها

---

<sup>۱۶</sup> خارچینی: خارچینی را  
<sup>۱۷</sup> تیغای قصابیر: چاقوهای قصابی را  
<sup>۱۸</sup> لاریز: لاری را  
<sup>۱۹</sup> جَلَس: برقک، جلا دار

### ساکن غربت

ز عشقت ساکن غربت شدم من  
دچار طعنه و خجلت شدم من  
اگر راست و حقیقت را به پرسی  
ز دست مادرت هیبت<sup>۲۰</sup> شدم من

زمستان ۸۷ دره کشرو

### قند و کوکنار

لبانت لب سرین ارغوان دار  
که جلجل<sup>۲۱</sup> می‌کند طور دوام دار  
اگر بوسی دهی از کنج لب هات  
مزش قند است و کیفش مثل کوکنار

زمستان ۸۷ دره کشرو

### سفیدی

الا دختر به رخ مانند ماهی  
سفیدی چرب کن زیرا سیاهی  
مه قربانت شوم، ای ناز کم کن  
ز کنج چشم خود بنما نگاهی

زمستان ۸۷ دره کشرو

### ابرو کمان

طلایی مو مه قربان رخانت  
شبیهِ پسته است یارم دهانت  
لبت شهد و نگاهت عاشقانه  
دلَم را برده ابروی کمانت

زمستان ۸۷ دره کشرو

<sup>۲۰</sup> هیبت: ترس و بیم، درینجا هشدار دادن.  
<sup>۲۱</sup> جلجل: جلایش دار

### کاخ غم

خدایا برایم تحمل بده  
زبان ثنا گو چو بلبل بده  
به قلبم ز غم کاخ آباد شد  
به غم‌ها و کاخ اش تزلزل بده

زمستان ۸۷ دره کشر

### لب های شکرین

برایم ببخشا زلب‌ها شکر  
که لب بر لبانت نهم تا سحر  
طلایی نمودی موها را ز خون  
که تیری نگاهت به دل زد نظر

زمستان ۸۷ دره کشر

### جواب

عزیزم تو به ناحق قهری از من  
برو آزاد دستت تا به لندن  
مه کو زنگت زدم ok نه کردی  
به اول دوست بودیم حال دشمن

۱۳۸۸/۲/۱۲ کابل

### بوسه

اشاره از ته دهلیز کرده  
که عشقش در دل من خیز کرده  
قسم به بوسه های موی و رویش  
بهار عمر را پاییز کرده

۱۳۸۸/۳/۲ کابل

### نا جوان

کچالویی تو دختر، یارِ مانی ۲۲  
فرکتوزی، لپیدی، سیمیانی  
بیا تا دیگ بوست پخته میشه  
اگر سیرم نسازی ناجوانی!

کابل ۱۳۸۸/۴/۷

### کسالت

الا دختر کسالت می‌کنی تو  
به یک بوسه قناعت می‌کنی تو  
اگر گویم یکی را ساز دوتا  
مرا از خود خجالت می‌کنی تو

کابل ۱۳۸۸/۴/۱۱

### قول

گُلی! اِمِشَو مه پا بندم بیایی!  
ز دَسْتِ من نظر بندم بیایی!  
فقط یک بوس از او لب‌ها بگیرم  
اگر مردم بدید جَنَدُم ۲۳ بیایی!

کابل ۱۳۸۸/۵/۱

### سوچ و پوچ

بیا ای رفیق اندکی لوچ گو  
از او دختری کرده است کوچ گو  
نگار و خمار و گل و می، بس است  
ز تکنالوژی گو، سوچ و پوچ گو

کابل ۱۳۸۸/۶/۲۶

<sup>۲۳</sup>جَنَدُم : خیر است یا پروا ندارد.

<sup>۲۲</sup>یار مانی: یار ماهستی (لهجه هراتی).

## نا باور

عزیزم به قولت، شفیقی به من؟  
دقیقا، عمیقاً، رفیقی به من؟  
نه بابا شما لافوک و بز دلید!  
دروغ است که گفتی شقیقی به من!

کابل ۱۳۸۸/۱۲/۱۰

## نگارا

لباس پنجوی<sup>۲۴</sup>، داره نگارا  
سلاح هستوی داره نگارا  
خدارا شکر دارم که سراپا  
حقوق موسوی<sup>۲۵</sup>، داره نگارا

کابل ۱۳۸۹/۱/۱۹

## سره دختر

به بین دخترها سر داره یک کس  
صدایی تازه و تر داره یک کس  
رفیقی را نمی‌داند ز چپتر  
که لکچرها ره از بر داره یک کس

کابل ۱۳۸۹/۲/۱۸

## جهانسوز دوم

مرا بازی، سراسر داده یک کس  
به جای بوسه اخگر داده یک کس  
جهانسوز دوم است او برایم  
که غزنی‌بی دلم در داده یک کس

کابل ۱۳۸۹/۲/۱۸

<sup>۲۴</sup> پنجوی : پنجابی به لهجه غور  
<sup>۲۵</sup> موسوی : مساوی به لهجه غور

## افتخار

به هوش آیید ببینید در کجایید!  
شما پرورده ای دستان مایید!  
اگر واسطه ای مطرح نباشد  
به کشتی‌یی که ماییم، هم شما مایید!

کابل ۱۳۸۹/۳/۱۵

## کجایی اندوال؟

کجا رفتی عزیز دل کجایی؟  
کجایی؟ رفته ای تنها چرایبی؟  
کجایی اندوال آدرس نداری؟  
کجایی؟ در زمینی یا هوایی؟

کابل ۱۳۸۹/۴/۷

## بعضی‌ها

خدا یا بعضی‌ها را هست کردی!  
چرا بی چاره‌ها را پست کردی؟  
همین که شرمسارند نیست کافی؟  
که از بالا و پایین مست کردی؟

کابل ۱۳۸۹/۶/۱

## به در بگو؛ تا دیوار بشنود<sup>۲۶</sup>

نمی‌گیری سرو سامانی ای غور!  
که ناید مردمت در بین خود جور  
الف تا یا، دبل «پ» خواب بینند  
اجیرو نانوا تا صاحب زور!

کابل ۱۳۸۹/۳/۳۱

<sup>۲۶</sup> یک ضرب المثل عامیانه است.

### به ...

قلم را برون کن نویسنده نامه ای  
گر امشب بیایم تو در خانه ای؟  
زمان: هشت و نیم وقت تولسی بیا...  
مکان: پیش خانه به یک سایه ای...

کابل ۱۳۸۹/۶/۱۷

### پاسورد

به مثل پاسورد از یاد نه میری  
الهی ساده گک بیخی نمیری  
به یاد داری پیامی داده بودی؟  
«بگو بر من که من را دوست داری؟»

کابل ۱۳۸۹/۷/۲۵

### امتحان

پیام و زنگ او مسکال میشه  
رفیق از عشق او بیحال میشه  
گناه چپتره کز دست دختر،  
به روز امتحان پامال میشه!!؟

کابل ۱۳۸۹/۸/۲۲

### نگاه مبهم

نگاه مبهمت مشتق نداره  
لبانت از منه کس حق نداره  
شکم دردت کند دختر، خدایت!  
چرا بازار ما رونق نداره؟

کابل ۱۳۸۹/۸/۲۳

## نگاه آفتابی

نگاه آفتابی داره یک کس  
دو چشم انقلابی داره یک کس  
زمستان است دل پر درد عاشق  
کزو داغ حسابی داره یک کس

۱۳۸۹/۱۱/۳ دره کشر و

حرف های دیگری:  
**خام عشق**

ای طلایی مو زمن بشنو که اظهار می‌کنم  
ورنه در نزد مدیر صاحب من اقرار می‌کنم  
گفتمت سیلم نکن طاقت ز دل برد چشم تو  
گفتی قلبت خام عشق است پخت دیدار می‌کنم

زمستان ۸۷ دره کشر و

## حقیقت تلخ

ای یار من کم عشوه کن، آخر به چشمت دیده ای  
من دل به تو دادم ولی تو در دلم نازیده ای  
ای دختر پر ناز شهر از من بگیر این نامه را  
خیلی نمی‌ارزی عزیز! از من چرا رنجیده ای؟

زمستان ۸۷ دره کشر و

## جوان تازه

وی جوان تازه و خوش لحن و خوش لهجه کلام  
درس و صنف و مکتب و تحصیل را کرده تمام  
چرس و بنگ و پودر و تریاک و خشخاش و همه  
پیش او چون شلغم و زردک بمانند و به نام!

زمستان ۸۷ دره کشر و



### قلب مقتول

ای طلایی مو بیا نزد من که خواهم شد فنا  
گر کمی شفقت به دل داری بیا ای آشنا  
قلب مقتولم ترا قاتل شناخت آن شب که تو  
دست و مویت را ز خون قلب من کردی حنا

زمستان ۸۷ دره کشر و

### آبی چشم

دوست دارم دخترک چشمان آبی ترا  
می گزم با لب لبان ناب نابی ترا  
تا صدا کردند قاتل کیست؟ خود را باختی  
قاتلم! گیرم موهای تاب تابی ترا

کابل ۱۳۸۹/۲/۱۰

### جبر عشق

من که لب‌های تو دارم نان و چای را چه کنم؟  
من که آوازی تو دارم ساز و نای را چه کنم؟  
هر چه نوسانی، در انتروال باز عشق ۲۷ کرد!  
من که جبری عشق دارم ایکس و وای را چه کنم؟

کابل ۱۳۸۹/۳/۱۳

### مجبوری

او که زهر آرد به من، من لاجرم نوش میکنم  
کاستی‌ها و جفایش را فراموش میکنم  
من نمیدانم چه شد؟ یکبار چون عالی جناب!  
گفت ترا چون «اتمر» و «صالح» سبکدوش میکنم

کابل ۱۳۸۹/۳/۲۰

<sup>۲۷</sup> انتروال باز عشق:  $\{love \in evrything / -\infty \geq love \geq +\infty\}$  (love)

## ترس و لذت

او که در خانه در آمد خانه با او شق شد  
صاحب از خانه به تنگ آمد، موهایش ذق<sup>۲۸</sup> شد  
ترس و وحشت همه جانش را گرفت از دردش  
لذتی دیدو پشیمان شد، پسان تر دق شد

کابل ۱۳۸۹/۳/۲۲

## هراسان از پرواز

از بام پست خویش به آسمان پریدند  
بر کبک و کفتران زیر دست ندیدند  
از چرخ روزگار از آسمان دویدند  
بر دام بی تناب این زمان خزیدند!

کابل ۱۳۸۹/۵/۱۹

## پیوندها

او یک خریطه بوسه ای بر من هدیه کرد  
نی یک خریطه بوسه که دامن هدیه کرد  
او تا مرا که تنگ در آغوش می‌فشرد  
پیوندهای محکم از آهن هدیه کرد

کابل ۱۳۸۹/۳/۳۱

## تحفه

یک کسی، یک دختری را قند و قندول کرده است  
قامت و اندام نرمش را چه مقبول کرده است  
هر کسی را در جهانش داده چیزی، تحفه ای  
دخترک را تحفه در دل‌های مقتول کرده است

کابل ۱۳۸۹/۶/۱۱

---

<sup>۲۸</sup>ذق : راست شدن موی در هنگام ترس.

## نگاه ۹۰ درجه

از ساین هر نگاه تو پیدا نموده ام  
در قلب تست یک نفر، آری شمرده ام  
کوساین هر نگاه تو معلوم کرده است  
کس نیست در دلت، یکی جز من که بوده ام

کابل ۱۳۸۹/۸/۱۷

## ریزش

این دل به پشت عشق تو تازش نموده است  
با دردها و زنده گی سازش نموده است  
با آنکه زخم‌ها زدی، با آن وفای سرد!  
نی یخ نزد دلم، کمی ریزش نموده است!

کابل ۱۳۸۹/۹/۱۰

## رمز راز

رمز رازم را برای این عزیزان گفته ام  
یا کسی را از صفایی نورچشمان گفته ام  
چون صمد گشتم ملنگ آن طلایی مو که او  
چشم آبی داره، من او را چو لیتان گفته ام

دره کشره ۱۳۸۹/۱۱/۲۱

## سفر

این سفر بی دیدن تو زهر می‌باشد به من  
آب دریای هریرود بحر<sup>۲۹</sup> می‌باشد به من  
از خدا می‌خواهمت چون نورچشمان منی  
چشم‌هایم تا ندیدت قهر می‌باشد به من

دره کشره ۱۳۸۹/۱۲/۵

<sup>۲۹</sup> بحر، ضرورتاً استفاده شده است.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.